أعوذ باللَه من الشیطان الرجیم

بسم اللَه الرحمن الرحيم

در بحث احرام عرض شد كه آيا احرام يك واقعيت بسيطة است يا اين‌كه يك حقيقت مركبة است؟ در اين خصوص اختلاف است، و اين اختلاف ناشي مي‌شود از كيفيت نگرش فقيه به حقيقت اعمال عبادية يا غير عبادية؛ كه در آنها آن خصوصيتِ آن حقيقت مفهومية به نحو خاص بايد در خارج تحقق پيدا كند تا اين‌كه آن قضيه و واقعيّت موجب ترتّب اثر خاص خود شود. البته شكي نيست در اين‌كه در عباديات و همین‌طور در معاملات آنچه كه هست عبارت است از اين نيت براي تحقق فعل، و آن نيت خودش اعمال اثر مي‌كند و آن موجب ترتب اثر خواهد بود؛ چه در عبادات و چه در معاملات و منظور از معاملات در اين‌جا خود نكاح را هم شامل مي‌شود. چون در بحث معاملات مسأله ‌عوض و معوّض مطرح است و مسأله بُضع در این‌جا مطرح مي‌شود؛ و لهذا اين را هم داخل در بحث معاملات كرده‌اند كه با شرايط خاصي تحقق پيدا مي‌كند.

در همۀ‌ اين‌ها آن‌چه كه محقِّق مسأله است، همان نيّت آن فعل است. لذا اگر شما چه در عبادات و چه در معاملات مسأله نيّت را حذف كنيد؛ آن معامله يا آن عبادت صورت خارجي پيدا نمي‌كند. و اين قضيه نه به عنوان شرطُ العلّة است بلكه به عنوان اصل و واقعيتِ خود همان نيت است كه به واسطۀ نيت، انسان آن فعل خارجي را محقَّق مي‌كند. در این‌جا فعل خارجي عبارت است از يك امر نفسي كه ما اسم آن امر نفسي را مي‌گذاريم فعل خارجي، يعني فعلي كه خارج از آن مفهوم است و در وعاء ‌خارج تحقق پيدا مي‌كند. مقصود، آن عالم اعيان نيست؛ آن‌چه كه در عالم اعيان است آثار آن فعل خارجي است، آثار آن فعل نفساني است.

وقتی‌که شما نگاه مي‌كنيد مي‌بينيد يك فردي دارد نماز مي‌خواند، اين نماز عبارت است از يك امر و نيت قلبي. همان‌طوري كه در آن روز عرض شد كه اين حقيقت صلاتيّة به عنوان يك حقيقتي كه أوّلُه التکبیرُ وَ آخِرُه التسلیم و اين‌ها نيست؛ بلكه عبارت است از يك واقعيت بسيطة‌اي كه اين افعال خارجي حاكي از آن واقعيت بسيطة‌اند، و هر كدام از اين‌ها نمودار و ظهور آن حقيقت و واقعيت بسیطة هستند كه متكلم خود را در آن واقعيت قرار مي‌دهد و اين واقعيت بسیطة و حقيقت بسیطة با حقيقت بسيطۀ صوميّة متفاوت است، با حقيقت بسيطۀ حجّ متفاوت است، و همین‌طور در خود حجّ هم شما نگاه كنيد نسبت به مواقف مختلفه، هر كدام از اين‌ها يك حقيقت بسیطة‌اي دارند كه آن حقيقت بسیطة يك ظهور خارجي دارد كه عبارت است از آن اعمالي كه انسان انجام مي‌دهد. حالتي كه براي انسان در مشعَر پيدا مي‌شود، آن حالت در عرفات با حالتِ در مشعر متفاوت است، دو حالت مختلف است؛ آن حالت، حالت إبتهال است و حالت توسل است و حالت إنابه است، [ولی] در مشعر حالت، حالت إنابه و إبتهال و اينها نيست، بلكه حالت شعف و سرور و ورود در حرم است كه اذن و اجازۀ‌ دخول در حرم داده شده است و حاجّ، اين باب را براي خود مفتوح مي‌بيند كه داخل شود ولي در عرفات مسأله اين طور نيست. در عرفات حالت انتظار است كه آن رحمت الهي بر او ببارد و او را مستعدّ براي ورود در حرم كند و اين خيلي مسأله، مسأله عجيبي است.

لذا مي‌فرمايند كه الحجّ عَرَفةٌ.[[1]](#footnote-1) در روايات داريم كه اصلا حقيقت حجّ عبارت از عرفات است و كسي كه عرفات را درك كند حتي اگر وقوف اضطراري عرفات را هم درك كند در این‌جا حجّ او صحيح است. حجّ، حجِّ واجب نيست، گرچه بعضي گفته‌اند كه بدون مشعَر صحيح نيست؛ ولكن اين مسأله همان‌طوري كه عرض كردم به كيفيت برداشت‌ها برمي‌گردد.

ولي فرض كنيد همين مسأله در مورد رميِ ‌جمار نيست، قضيۀ‌ مشعر و آن حالي كه در مشعر هست. حالا ان شاءاللَه بعدا مي‌آييم وقتی‌که رسيديم اينها را سر فرصت عرض مي‌كنيم كه در چه حال و هوايي انسان اين عبادات را انجام مي‌دهد، كه آن نفسِ آن عبادت است كه آن محقِّق اين مفهوم است در عالم خارج كه عبارت از همان عالم نفس باشد. اين‌ها همه فرق مي‌كند، طواف به دور كعبه يك حقيقتي است واقعيّة و بسیطة كه محقِّق آن و مكوِّن خارجيِ آن عبارت است از همان هفت شوطي كه انجام مي‌شود و كذلك تمام آن اعمال و تكاليفي را كه شخص انجام مي‌دهد، همۀ آنها آن حقيقت بسیطة را دارد.

و شما در این‌جا بايد نگاه كنيد و ببينيد كه چقدر واقعا بر اين زائر و بر حاجّ ظلم مي‌شود اگر انسان او را از اين واقعيت دور نگه دارد و اين مسأله را به او گوشزد نكند كه الآن تو داري دور كعبه مي‌گردي و بايد در اين حال و هوا باشي! امّا حالا ما آن حقيقت و واقعيت بسیطة‌اي را كه طائف بايد خود را متحقِّق به آن كند، آن را به طور كلي در نظر نمي‌گيريم و فقط ذهن او را متوجه خم و راست شدن شانه و انطباق آن با بيت قرار مي‌دهيم! يعني توجه زائر باید به آن حقيقت بسيطۀ طوافيّة [باشد] که آن محقِّقِ آن طواف است در نفس اين حجّ و در نفس اين شخص حاجّ، امّا ما فقط ذهن او را متوجه آن [خم و راست شدن‌ها] مي‌كنيم. لذا وقتي طواف را انجام مي‌دهد، اين نمازي كه مي‌خواند، واي! واي! سر نماز چه ها مي‌بينيم! وقتي مي‌آيد يك كناري مي‌نشيند مي‌بيند هيچ تفاوتي نكرده؛ آخيش راحت شديم! راحت شديم. يعني حالي در خودش نمي‌بيند، احساسي در خودش نمي‌بيند، اگر هم باشد خيلي ضعيف است، دو درصد است، پنج درصد است؛ اما نود و پنج درصد توجّه او به خط موازي با حجر است! با حجر است! نود و پنج درصد توجه او به انطباق اين مِنكَبين است با بيت و امثال ذلك است و همین‌طور هلمّ جرّا نسبت به ساير مسائل! درست شد!

آن حقيقت بسيطۀ طوافية و آن حقيقت بسيطۀ صلاتيّة، [و آن] حقيقت بسيطۀ سعي و امثال ذلك اينها همه از ياد رفته است و فقط يك نمود ظاهري مانده است.بله! بياييد در این‌جا عكس بگيريم، بياييد اين نماز شب عرفه را بايستيد قشنگ دوربين بياوريم، خوب بايستيد براي شما بخواند در عرفات! بله! آن آقا هم كه وَ لاَ اَلضّٰالِّین آن را مي‌برد بالا، نَسْتَعِین را مي‌آورد پايين، و نمي‌دانم خود آن آقا هم كه ايستاده كنار و دارد با دوربين قشنگ خوب يكي‌يكي ‌مي‌گيرد و اينها همه كلّه را مي‌برند بالا كه در دوربين باشند. تمام اينها چيست؟ تمام اين‌ها انحراف است! انحراف است! در عرفات بايد شخص حاجي در حال ابتهال باشد، در حال دعا باشد، خودش را در صبح روز عرفه تا ظهر آماده كند براي ادراك فيض بعد از ظهر؛ چون در بعد از ظهر مي‌دهند اين رحمت الهي [را و] مي‌آيد براي همۀ افراد.

اين حالت آ‌مادگي را انسان كي بايد به دست بياورد؟ ديروز و پريروز كه نمي‌توانست به دست بياورد، بايد امروز به دست بياورد! امروز بين صبح تا ظهر بايد در حال دعا باشد، در حال ابتهال باشد، گناهان خودش را بايد در نظر بياورد، خطاهاي خودش را، بايد همۀ اينها در نظر بياورد، مقام مسكنت و عبوديت و مذلّت خودش را در قبال پروردگار در نظر بياورد؛ از آن طرف رحمت واسعۀ ‌او و لطف و عنايت او را كه به او اين فرصت را داده و موفق كرده که بلند شود بيايد این‌جا، بلند شود مي‌آيد این‌جا و بار خودش را خالي كند و از انانيت‌ها دست بردارد و آن‌چه را كه تا به‌حال به او در وطن خود مشغول بود ديگر دست بردارد! اين‌ها مال كي است؟ اين افكار مال كي است؟ اين نيّت‌ها مال كي است؟ بين صبح تا ظهر كه ديگر برنمي‌گردد در طول سال! فقط برای يك روز است، بله؟! اينها مال كي است؟ چه كساني توانستند اين واقعيت‌ها را درك كنند، چه كساني توانستند اين مسائل را بفهمند و آن خصوصياتي كه ما آن خصوصيات را از ائمه عليهم‌السلام در اين حال و هوا سراغ داريم آنها را بفهمند و بيايند براي مردم بيان كنند؟ و اين‌ها را در آن حال و هوا ببرند؟

دعاي روز عرفۀ سيدالشهداء مقدمۀ قبلي مي‌خواهد! همين‌طوري نيست، مقدمه مي‌خواهد آمادگي مي‌خواهد، اجتماع ذهن مي‌خواهد، اجتماع حواس مي‌خواهد! خنديدن، شوخي كردن و ... در روز عرفه، اين‌ها همه منافات دارد با آن مسائلي كه بايد اتفاق بيافتد و آن چيزها دل را مي‌بندد! مي‌گيرد! شما روز عرفه مي‌شود مي‌بيند كمي ‌فرق كرديد، يك كمي، ‌روز بدي نبود، با بقيه روزها قدري فرق داشت، اين‌كه نيست عزيز من. در روز عرفه بايد زير و رو مي‌شدي! ديديد اين بيل ميكانيكي مي‌آيد [و از] زير مي‌اندازد [و] خاك را از زير درمي‌آورد و مي‌اندازد كنار؟ درخت را از ريشه [در‌می‌آورد]! بايد در روز عرفه اين‌طوري زير و رو مي‌شدي و خاكت عوض مي‌شد، مَتِريالَت ـ [ماده‌ات] ـ و فلزَّت مي‌بايستي كه در اين روز تغيير پيدا كند! درست شد؟ يك عده را هم مي‌بيني و نگاه مي‌كني ....

يك‌دفعه ما يك سال رفته بوديم براي حجّ، هنوز نرفته ديديم کنار كاروان بلندگو گذاشته‌اند! چه خبر است؟ آقاي فلان مداح این‌جا آمده! خب آمده كه آمده! تو هم مثل بقيه بيا، تو هم بالاخره آدم هستي، تو هم بالاخره شيعه هستي، تو هم بالاخره این‌جا توفيق پيدا كردي، اين داد و بيدادها چيست؟ چه كسي را داري گول مي‌زني؟ سر چه كسي را داري شيره مي‌مالي؟ چيست دعا؟ چيست بلندگوهايي كه گوش آدم را كر مي‌كند گذاشتي در خيمۀ‌ فلان حجّاج، بعد هم اسمش را گذاشتي دعاي كميل! اين دعاي كميل بر سرتان بخورد! به جاي اين‌كه در امشب سكوت باشد، از سكوت شب عرفه بايد فيض ببري! نه نعره‌هاي إلهی اَلعَفو! آنها براي آدم درد را دوا نمي‌كند! از در خود بودن، دردت دوا مي‌شود؛ از سر به جيب تفكر فروبردن، دردت دوا مي‌شود؛ از به فكر بدبختي و بيچارگي افتادن، دردت دوا مي‌شود! نه دادها و نعره‌هاي یا ربّ یا ربّ! خب اين كه نشد! همه جا همين‌طوري بوده است. [در] شب دعاي عرفه، روز هم دعاي ندبه، بعد از ظهر هم يك صداي عجيب و غريبي؛ اين‌ها حرام است، تمام اين‌ها آزار و اذيّت حجّاج است و همۀ اين‌ها حرام است. درست شد؟ آقاي فلان است نمي‌دانم دعايش اين‌طور است، نمي‌دانم اين چيزش اين‌طور است، مي‌خواهي دعا كني؛ کاروان به تو دادند، اتاق به تو دادند، ساختمان به تو دادند، برو در ساختمان خودت اين‌قدر نعره بزن كه همه شيشه‌ها بيايد پايين، خب خودت مي‌داني و صاحب ساختمان كه بايد دوباره شيشه بياندازي يا نه. اين قدر داد بزن كه سقف بيايد روي سرت، هم خودت و هم بقیه راحت شوند. چرا اين داد را گذاشتي براي شب عرفه؟!! چرا؟ يعني بايد حاجي در شب عرفه گوشي ببرد در گوشش تا صداي تو را نشنود، اين است؟ در صبح روز عرفه، حاجي حتما بايد دستش را در گوشش كند، اين‌طوري به ما گفتند حجّ انجام بده؟ بله؟ زمان ائمه این مسائل كجا بوده؟ مگر نديديم مگر تجربه نداريم زمان ائمه را، مگر در كتاب‌ها نيست؟ آنها هم با خودشان بلندگو مي‌آوردند، امام صادق و اين‌ها، اين داد و نعره‌هاي گوش خراش را مي‌زدند؟! همچنين ميكروفون را نگه مي‌دارد انگار دارد در حلقش فرو مي‌كند! آقا يك‌قدری دورتر طوري نمي‌شود، بعد هم اين ولوم بكن تا آخر، هر چه صدا است تا عرفات كه هيچي تا مشعر و مني هم برود؛ كه چي؟ يعني آخر اينها چيست؟ اين تابلوها كه چي؟ به طرف كاروان فلان حاجي، فلان مداح، به طرف كاروان، همه جا بله این‌جا هم بله؟ این‌جا كه ديگر جاي اين حرف‌ها نيست! آ‌قاجان در روز قيامت تو را مي‌آورند مي‌ايستانند؛ يكي‌يكي اين نعره‌هايي كه زدي دل چند نفر را شكستي بيا جواب بده! مي‌گويد: اي داد بي‌داد حالا بيا كار خير هم انجام بده! می‌گویند كار خيرت كجا بوده آقا؟ سر همه را شيره ماليدي سر مأمورهاي ما را كه نمي‌تواني شيره بمالي. مأمورهاي ما مي‌آيند آن نيت، آن واقع، آن غرض، آنها را مي‌آيند قشنگ عكس برمي‌دارند ثبت مي‌كنند و بر طبق آن در این‌جا محاسبه مي‌كنند.

خب ببينيد اينها همه چيست؟ اينها همه دور شدن از آن واقعيت بسیطة و آن حقيقت صرفه و پرداختن به ظاهر است. درست مثل كسي كه اصلا كسي معناي بيع را نمي‌فهمد و بلند مي‌شود مي‌آيد همين‌طوري يك الفاظي را مي‌گويد! تو كه هنوز معناي بيع را نمي‌فهمي ‌اين چه واقعيت است؟ شما همين مسأله را كه اين واقعيت بسیطة است اين را در معاملات پيدا مي‌كنيد.

وقتی‌که يك نفر صيغۀ عقد نكاح مي‌خواهد بخواند ـ حالا فعلا ما به بحث معاطاتی‌ كار نداريم بنا بر این‌كه صیغه عقد نکاح معاطاتی داشته باشد يا نداشته باشد، بحث در همین غير معاطاتی است ـ وقتی‌که اين عقد نكاح خوانده مي‌شود، چه مسأله‌اي اتفاق مي‌افتد، چه قضيه اتفاق مي‌ افتد؟ شخص يك بار خودش را در نيت متلبّس مي‌كند به يك واقعيتي كه آن واقعيت از نقطۀ نظر حقيقت جوهريۀ خودش با ساير واقعيت‌ها متفاوت است، با ساير معاملات متفاوت است.

در عقد نكاح حقيقت نكاحيه با بيع تفاوت دارد. يك وقتي شما مي‌رويد يك كتابي را مي‌خريد آن جا چانه مي‌زنيد آقا قيمت اين كتاب صد تومان است، شما مي‌گوييد: هفتاد تومان بده! آن مي‌گويد: نه نود تومان. شما مي‌گويي: نه پايين تر و بالاخره به هشتاد تومان اين كتاب را مي‌خريد، اين بيع است. درست؟ حالا امروزه اين عقدهاي ما جنبۀ بيع پيدا كرده است. وقتي مي‌روند خواستگاري، دختر را در معرض بيع و شراء قرار مي‌دهند و در معرض توزین وتقویم قرار مي‌دهند! آن مي‌گويد چند تا سكه، بالا مي‌كنند پايين مي‌كنند تا اين‌كه مثل كتاب كه مي‌خواهند بخرند يا يك جعبه پرتقال، اين همين‌طوري بالاخره روي مسأله قرار مي‌گيرد و اين هم مي‌شود بيع، اين در واقع نكاح نيست.

اما آن كسي كه مي‌آيد مهر را مهرالسنة مي‌كند، خودش را از تحت اين بيع بيرون مي‌آورد؛ آن عقد نكاح واقعي را او دارد انجام مي‌دهد. آيا شما يك همچنين تصوري را نداريد در وقتی‌که خواستگاري يك زن برويد و اساس عقد، بر اساس آن مبلغ از مهر باشد؟ چه حسي در درون شما و در نفس شما پيدا مي‌شود؟ آيا حسّ بيع و خريد و فروش نيست كه اين زن قيمتش اين‌قدر است كه الآن به اين قيمت و به اين تقويم رضايت بر نكاح داده شده است؟ يا اين‌كه برويد از اول مهر را مهرالسنة كنيد، وقتي مهر را مهرالسنة مي‌كنيد چه ديدگاهي در ذهن شما نسبت به آن زن و نسبت به آن دختر پيدا مي‌شود؟ ديگر مسأله، مسأله فراز و نشيب و توازن و تقويم نيست؛ يك حقيقت و واقعیت نكاحيّه بدون تقويم است.

نظري كه شما روي اين مورد مي‌كنيد، نظرِ يك زن واقعي است كه دارد به مصاحبت و اقتران شما درمي‌آيد بدون ملاحظۀ امر ديگر. ولي نظري كه در آن صورت براي انسان حاصل مي‌شود، نظرِ مصاحبت يك زني است با اين مبلغ. بله! اين با اين مبلغ ديگر در ذهن شما مي‌ماند، اين ديگر از ذهن شما نمي‌رود، فردا مي‌ماند، يك هفته مي‌ماند، يك ماه مي‌ماند، يك سال مي‌ماند اين با اين مبلغ مهر است و آن بدون مبلغ! آن زني كه با مهرالسنة به نكاح شما درمي‌آ‌يد، فقط خودش به نكاح درمي‌آيد نه آن مهر، آن مهر به نكاح شما درنيامده. پس در مورد اول شما دو چيز را نكاح كرديد؛ يكي زن را و يكي هم آن طلاها و سكه‌هايي كه همراه با او به مهريۀ او درآورديد! ولي در صورت دوم فقط خود زن تنها است. چقدر تفاوت مي‌كند و چقدر ديدگاه عوض مي‌شود! اين چه نكتۀ دقيقي است؟!

همين مسأله را شما در نظر بگيريد وقتی‌که يك نفر بخواهد با شرايط طلاق عقد كند، ببينيد ديگر چه مي‌شود؟ يعني يك نفري که يك زني را عقد مي‌كند، هميشه در ذهن او است كه يك روزي اگر فلان كردي طلاق! يك روزي اگر فرض كنيد كه مخالف اين شرط را كردي، طلاق! يك روزي اگر يك قضيه پيش مي‌آيد ـ بالاخره مسائل و حوادثي كه پيش مي‌آيد گاهي در اختيار انسان نيست ديگر ـ هميشه در ذهن تمسك به اين است كه الآن اين مهر به يك نحوي هست كه اين هر آن، مي‌تواند سوء استفاده كند. به طوري‌كه الآن برويد در اين دادگاه‌ها ببینید كه چه سوء استفاده‌هايي الان از اين مهرها مي‌شود. همۀ ‌اين‌ها را زن برداشته اجرا گذاشته، هنوز نه به بار است نه به دار است إجرا گذاشته! آخر مرد احمق چه كسي گفته يك همچنين مهري بگذاري؟ برو بخور! سه هزار سكه هم بايد بدهي پدرت هم بايد در بيايد، خب مگر كور هستي؟ آخر مگر ديوانه هستي می‌آیی در اين شرايط وانَفساه كه مي‌بيني، اين‌قدر سكه [مهر] مي‌كني؟ خب نكن! از آسمان كه سنگ به كلۀ تو نمي‌خورد. اين مورد نشد يكي ديگر! تو مي‌گويي حتما اين، بعد هم آن ناز مي‌كند مي‌گويد اين‌قدر سكه! خب برو بخور. هر كسي طاووس خواهد جور هندوستان كشد، هر كسي هم خربزه خواهد پاي لرز آن بنشيند! بگو نمي‌خواهم آقا نمي‌خواهم. بودند مواردی اینچنین، اتفاق افتاده است، يارو گفته اين‌قدر بايد سكه بدهي، گفته نمي‌خواهم و بلند شده رفته. حتما بايستي آن چیزی كه زن مي‌خواهد بشود؟ نه! بلند شود برود! و پي آن را خط بكشد! [ولی الآن] جور آن را بكشد و مبتلا هم بايد شود!

درست شد، اين‌ها چيزهايي است كه انسان اين مسائل را بايستي كه در نظر بگيرد، و همین‌طور مطالب خيلي بالاتري مي‌آيد تا حتي به سطح مسائل و احكام حكومتي واجتماعي مي‌رسد، كه چطور فقيه خودش را متحقق مي‌كند و متلبّس مي‌كند به لباسي كه آن لباس يك واقعيت خارجيه بسيطه عباديه يا اين‌كه بسيطۀ معامليّه است؛ اسم اين واقعيت را مي‌گذاريم صلاة، اسم اين واقعيت را مي‌گذاريم بيع.

وقتی‌که شما بيع مي‌كنيد، چه مي‌كنيد؟ قبل از اين‌كه اين كتاب را به شخص بدهيد و اين مال را بگيريد چه مي‌كنيد؟ آيا صرف اين كتاب را دادن و مال و عوضي را گرفتن، به اين بيع مي‌گويند؟ يعني اگر من كتاب را بگذارم آن‌جا و پول هم در واقع بيايد پيش من، اين بيع شد؟ فقط در این‌جا يك حركت كمّيّة و أینيّة در مكان انجام شد. پول این‌جا بود با من دو متر فاصله داشت، كتاب این‌جا بود با ايشان دو متر فاصله داشت، اين يك حركت در مكان ايجاد مي‌شود، اين مي‌رود این‌جا و آن هم مي‌آيد این‌جا؟! اين كه بيع نيست! پس چرا مي‌گويند بيع؟ به خاطر اين‌كه يك قضيه‌اي در جاي ديگر بايد اتفاق بيافتد؟ آن قضيه اين نيست كه اين كتاب را كنار مي‌گذاريم، اين ظهور آن حقيقت و قضيۀ بسیطة است.

وقتی‌که شخص عقد نكاح مي‌خواند چه قضيه‌اي اتفاق مي‌افتد؟ همين‌كه به اين بگويد أنکَحتُ من تو را به نكاح درآوردم، در اينجا حقيقت نكاحية محقق مي‌شود؟ نه! الآن بنده به اين ديوار مي‌گويم أنکَحتُ، حالا من به اين محرم شدم و اين زن ما شد؟ يا فرض كنيد كه به مردي بگويد أنکَحتُ، آن زنش مي‌شود؟ گرچه الآن در خيلي از كشورها قانون آمده و ازدواج از اين‌ها هم داريم. بله! از اين چيزها هم داريم، از اين مسائل هست، درست شد؟ ـ با هم زن و شوهر مي‌شوند، مثل هم هستند، نمي‌دانم اين قضيه چيست آخر؟ كه دو تا هم مثل هم باشند، زن و شوهري چطوري مي‌شود؟ مسأله عجيبي است! حالا كدامشان زن هستند؟ لابد يك شب اين زن مي‌شود آن يكي مرد مي‌شود، فردا شب آن يكي مي‌شود، بايد در اين تأمل كرد آخر اين چطوري است، احكام من درآوردي است. ولي خب شده ديگر! و قانون هم دارد و براي اين چيزها هم قانون مي‌گذارند و قانون حمايت از حيوانات داريم ـ.

چه مسأله‌اي در این‌جا انجام مي‌شود؟ يك واقعيتي در نفس طرفين نسبت به اين مطلب پيدا مي‌شود. وقتی‌که شخص مي‌گويد: أنکَحتُک لنَفسی، زن مي‌گويد: أنکَحتُک لنَفسی؛ اين واقعيت در دو طرف حاصل مي‌شود، يك برداشت خاصي نسبت به اين مسأله اينها مي‌بينند [که] بين اينها پيدا شد كه آن حالت قبل از اين نبود، ده ثانيۀ پيش نبود. قبلا صحبت مي‌كردند ما مي‌خواهيم با همديگر ازدواج كنيم، بَه بَه! بيا من تو را مي‌گيرم، اگر بداني براي تو چه ها مي‌كنم، نمي‌دانم براي تو غذا مي‌پزم، ظرف مي‌شويم، كهنۀ تو را مي‌شويم، از اين چيزها! ـ ای بابا! اسم اين‌ها را هم مرد گذاشتند! درست؟ ـ بيا! اين كارها را برايت مي‌كنم، آن كارها را برايت مي‌كنم، آن هم مي‌گويد: بله! بسيار خب، حتما اين ديگر مي‌آيد ما را سوار اسب سفيد مي‌كند. خب اين قبل از ازدواج بود، ولي همۀ اين‌ها در عالم حرف بود، همۀ اين‌ها با يك برداشت بود، درست؟ هنوز به پاي أنکَحتُک لنَفسی نيامده قضيه، هنوز به این‌جا نرسيده، لذا ممكن است چه بشود؟ مسأله تغيير كند و اين برود پي كارش، آن هم برود پي كارش. ولي همين‌كه آمد رسيد؛ قول‌ها، قرارها، شرط‌ها، شروط‌ها، صحبت‌ها، همه انجام شد، هيچ مانع و رادعي براي اين پيوند نبود؛ این‌جا مي‌آيند مي‌گويند: أنکَحتُک لنَفسی علي الصِّداق، همين‌كه مي‌گويد: أنکَحتُک، يك‌دفعه مي‌بيني حال عوض شد، اين حال عوض شد مال چيست؟

تا به حال شرط و شروط بود، تا حالا قرار و مدار بود، تا به حال صحبت و فلان و وعده و وعيد بود، همه وعده‌هاي سرخرمن كه به يكي از آن وعده‌ها عمل نمي‌كند. فقط همين که خر از پل بگذرد و بزنيم زير همۀ‌ وعده‌هاي خودمان! بعد هم كه آقاي فلان، شما كه آمدي تضمين كرديد اين آدم خوبي است، پس چرا اين اخلاقش اين‌طور است، رفتارش اين‌طور است، پس چرا زير حرفش زده است؟ اين هم تكليف ما است! خب اين قرارهايي كه تا به حال انجام مي‌شود، انجام مي‌شود، اين‌ها همه در يك حالتِ ديگر است، اين طرف جوب است. وقتی‌که مي‌گويد: أنکَحتُک يك‌دفعه مي‌بيند، نه آمد پايش را برداشت اين طرف جوب گذاشت، حالش نسبت به آن عوض شده، ديگر يك‌طور ديگر نگاهش مي‌كند. قبلا اين‌طوري اين‌طوري نگاهش مي‌كرد، حالا ديگر اخمهايش را باز مي‌كند تبسّم مي‌كند ـ إن‌شاء‌اللَه هميشه تبسّم باشد، نمي‌دانم... ـ قبلا اين جوري نگاه مي‌كرد همچنين يك‌خرده مي‌رفت در فكر، چشمهايش اين طوري مي‌كرد، بالاخره ما نفهميديم چه مي‌خواهد بگويد، خلاصه بله يا نه؟ اين شكل درآورن و اين تغيير و [غیره] همه بخاطر اين است كه آن حقيقت بسیطة هنوز محقق نشده. لذا در مقام تردد به سر مي‌برد، در مقام تَذَبذُب به سر مي‌برد، گاهي شوق در او أكيد مي‌شود، گاهي يأس بر او غالب مي‌شود، گاهي به وعده‌اي دلخوش مي‌كند، گاهي به وعيدي دل را خراش مي‌دهد و صورت خراش مي‌دهد و فغان برمي‌آورد و آسمان را بر سر خود مي‌كوبد. اينها همه به خاطر چيست؟ اينها همه بخاطر عدم تحقق اين حقيقت بسیطه است.

ولي وقتی‌که آمد يا خودش يا اين‌كه وكيل او آمد گفت: كه أنکَحتُک، يا وكيل او گفت: أنکَحتُ موکلَتی لمُوَکِلِکم علی الصِّداق. آن آقايي كه آن‌جا نشسته از طرف آقاي شاه‌داماد ـ شاه‌داماد نگوييم ـ از طرف آقاي ماه داماد مي‌گويد: قَبِلتُ النّکاحَ لمُوکلی علَی الصِّداق. وقتی‌که اين را مي‌گويد، يك‌دفعه اين عروس و داماد كه آن‌جا نشستند دارند مي‌شنوند، يك‌دفعه يك چيزيشان مي‌شود. اگر كنتوري باشد، يك دستگاهي باشد [که] نشان بدهد اين باطن را؛ خيلي چيزها را آدم مي‌فهمد كه اين چه تغيير و تحولي صورت گرفته؟ اين واقعي است كه چه تغيير و تحوّلي يك مرتبه پيدا مي‌شود و يك حقيقتي در وجود اين‌ها به وجود مي‌آيد. يعني اين حقيقت به وجود مي‌آيد، اين تعلق به وجود مي‌آيد، ديگر تمام شد! ديگر هيچ صحبتي از اين‌كه چه شرط و شروطي بگذاريم نيست، ديگر الآن چه بگوييم، براي همديگر چه خط و خطوطي بكشيم ديگر نيست، چه وعده‌هايي به همديگر بدهيم ديگر از اين حرف‌ها نيست، چطوري با حرفهاي‌مان سر همديگر را شيره بماليم ديگر از اين حرفها نيست ـ البته همه منظورم نيست، بالاخره مواردي هم خيلي به ندرت هست مواردي هم پيدا مي‌شود كه خب اينها چيز نيست خلاصه بر اساس چيز و اينها است، شوخي مي‌كنيم. خيلي حرف‌هاي ما را جدي و اينها نگيريد، بعضي چند درصدي، البته هفتاد هشتاد درصد البته غلبه نداشته باشد درست درمي‌آيد، يعني اين‌ها گاهي اين جوري نيست ـ درست شد! ديگر حرف از اين وعده‌ها نيست، حرف از اين نمي‌دانم قول و قرارها نيست، تمام شد. حالا صحبت اين است كه مي‌گويد خب حالا اين قولهايي كه داديم برويم عمل كنيم، اين شرط و شروطي كه گذاشتيم حال برویم عمل کنیم. اين حال چيست؟ اين حال حالت بسيط است.

پس بنابراين تمام اين افرادي كه مي‌گويند... البته حالا روايات آن را مي‌خواستم بخوانم... كه رواياتي كه در این‌جا ممكن است چيز باشد بر چه اساسي است؟ تفاوتي كه دارد؟

تمام عبادات و تمام معاملات اين‌ها حقايق بسیطة هستند كه اين حقايق بسیطة، بر اساس نيت فاعل و نيت مكلّف در مقام تكليف وجود خارجي عيني پيدا مي‌كند، به خارج كار نداريم [در] اعيان؛ وجود خارجي عيني نفسي پيدا مي‌كند و ظهور اين وجود خارجي نفسي در عالم اعيان به صور مختلفي حاصل مي‌شود. ظهورش گاهي اوقات فرض كنيد كه با تكبيرة الإحرام است، ظهورش گاهي با أنکَحتُ است، گاهي اوقات با بِعتُ و اشتَرَیتُ است، گاهي با صالَحتُ است، گاهي با وهَبتُ ظهورش گاهي اوقات با صمتُ و صلّیتُ و امثال ذلك. اين ظهورها در خارج است كه آن حالت براي انسان حاصل مي‌شود، اين همان ظهور خارجي است.

اين مسأله را در ذهن داشته باشيم كه آن حقيقت بسیطة بايد در تحقق و در انشاء مُمضاي شرع باشد، بايد بر طبق ميزان شرع باشد. يعني اگر آن حقيقت بسیطة بخواهد بر منوال شرع باشد بايد كه بر همان كيفيت دستور شرع انجام شود. و لذا اگر فرض كنيد كه آن حقيقت بسیطة را بخواهند طرفين در نكاح با صلح انجام بدهند؛ خب مسأله با لفظ صالَحتُ انجام نمي‌شود، بايد با لفظ أنکحتُ بايد انجام شود، يعني همان حقيقت نكاحية. يا اين‌كه فرض كنيد وقتی‌که در حقيقت صلاتية شخص مي‌خواهد وارد شود اصلِ اول، ورود در صلاة است كه تلبس به آن واقعيت است، منتهي براي ورود در آن مسأله شارع تكبيرة الإحرام را قرار داده است كه تكبيرة الإحرام، آن حكم باز شدن در را به روي شخص وارد به فضا، به ساختمان و باغ و امثال ذلك که تا در بسته است شخص نمي‌تواند وارد شود، گرچه نيت براي ورود در اين فضا را داشته باشد. پس تكبيرة الإحرام مساوي با آن حقيقت صلاتيّة نيست؛ بلكه حكم باز شدن در را دارد و از علل مُعدّة براي تحقّق آن حقیقت صلاتية به حساب مي‌آيد.

اين مسأله در مورد احرام هم همین‌طوراست. احرام يعني نيت ورود در فضاي خاصّ احرام كه آن فضاء خاصّ اقتضا مي‌كند كه شخص از خوديّت بيرون بيايد و آثار عبوديت را داشته باشد و هيچ ظهوري از مظاهر كثرت و تعلّق را با خود نداشته باشد. انگشترش كه اين‌قدر تا حالا مستحب بود مي‌گويند بايد اين را در بياوري. انگشتر اين‌قدر در موقع نماز مستحب است، انگشتر عقيق، فيروزه و ساير انگشترها را مي‌گويند بايد دربياوري! این‌جا استحباب بي استحباب! استحباب تا الآن است، از این‌جا به بعد بايد نمازت را بدون آن استحباب بخواني.

دقت كنيد مسائل دارد دقيق مي‌شود؛ تا به حال بدون احرام نمازت با انگشتر مستحب بود، امام و پيغمبر هم باشد فرق نمي‌كند، ولي همين كه احرام بسته شد شما مي‌بينيد امام براي نماز، انگشتر را از دستش درآورد گذاشت كنار. این‌جا ديگر جاي انگشتر نيست، دست بايد خالي باشد؛ مگر يك انگشتري كه جنبۀ زينت نداشته باشد آن اشكال ندارد، ولي اگر انگشتري باشد كه نگاه كنند [و بگویند] هان چند خريدي؟ معلوم مي‌شود اين جنبۀ ‌زينت دارد، هان عجب خطي دارد، اين هان، هان... اين را بايد درآورد! ولي اگر طرف نگاه كرد و هان هان هان نكرد دیگر اشکال ندارد.

تلميذ: او هان هان نمي‌كند، نيت او نيست، مردم ممكن است بگويند اين قشنگ است. چون براي مرد كه جنبۀ ‌زينت نيست، براي مرد جنبۀ‌ استحباب و اين‌ها است. حالا ممكن است كه مثلا كسي نگاه كند، بالاخره هر كسي سليقه‌اي دارد، يكي بگويد اين زيباست، يكي بگويد نه معمولي است، يعني به نيت انسان برمي‌گردد؟

استاد: نه خير! خود ظهور خارجي آن.

تلميذ: آخر شما فرموديد كه اين مستحب است. اين مستحب را درمي‌آ‌وريم، همين‌كه در اين بگوييم من اين استحباب را مي‌خواهم رعايت كنم، يعني يك تعلّق استحبابي براي آن بيايد كه مستحب است اين عمل را انجام بدهم، اين را مي‌خواهند از ما دور كنند؟

استاد: نه! آن يك مطلب ديگر است، آن‌كه شخص مي‌خواهد مستحب انجام بدهد شايد به خاطر اين است كه مي‌خواهد بگويد چون در این‌جا مورد رضاي شارع است من اين كار را انجام مي‌دهم و الاّ اگر مورد رضاي او نبود، مجبور نبودم كه يك همچنين چيزي بردارم كه هر آن احتمال خطر براي آن وجود دارد، انگشتر ممكن است گران قيمت باشد. ولي آن يك مسأله ديگر است كه حالا در آن‌جا مي‌گویند كه انسان در خود استحباب بايد چه نظره‌اي داشته باشد نسبت به آن امر مستحب و ديدگاه شارع را بايد در آن‌جا مورد ملاحظه قرار بدهد و از اين خر مقدّسي‌ها بايد دست بردارد.

ولي در این‌جا صحبت در این است كه اين انگشتر كه دست مي‌كنند اصلا براي استحباب هم دست كرده است، چون رضاي شارع بر اين است كه اين انگشتر باشد و رضاي شارع هم بر اين است كه اين انگشتر تزیّن براي رجال باشد، هيچ اشكال ندارد! چه اشكال دارد، شارع گفته كه مرد زينتش به اين است كه فرض كنيد كه انگشتر نقره داشته باشد و فلان خط هم داشته باشد؟ نه اين چيز نيست، ايراد ندارد ديگر نبايد كه مرد حلبي در دستش كند آن هم بايد انگشتر داشته باشد منهتی طلا نبايد باشد و نقره عيب ندارد، سنگهاي قيمتي اشكال ندارد، در عين حال استحباب هم دارد.

آن‌چه را كه در حجّ است اين است كه نبايد انسان به نحوي ظهور پيدا كند كه در ميان مردم اين عملِ او به عنوان يك عمل كثرتي تلقّي شود! حالا نيت او نيت خدا است باشد، اين نبايد در موقع حجّ به اين مسأله متلبس باشد. لذا در موقع چيز اگر انگشتر يك انگشتر عادي است اين را مي‌گويند: نه. اما اگر نه فرض كنيد كه طرف نگاه كرد، حالا اگر يك خطي بود يك خطي روي اين بود و نگاه كرد و بله بله حاجّ آقا مثلا خيلي آقا اين چيز است [این اشکال خواهد داشت].

مرحوم آقا مي‌فرمودند كه شخصی برای پدر ما انگشتری آورده بود ـ و البته من بعدها آن انگشتر را دست يك نفر ديدم و اين هم عقيق يماني بود و خيلي قیمتی بود، انگشتر هم از چيز نبود، حالا چطور رفته بود يكي از دوستانمان از اتريش همچنين چيزي آورده بود، چطور در عتيقه‌هاي آن جا پيدا كرده بوده و همین‌طور خط عجیبی داشت؛ ... وَ مَنْ يَتَّقِ اَللّٰهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً ﴿الطلاق‌، 2﴾ وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لاٰ يَحْتَسِبُ وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اَللّٰهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اَللّٰهَ بٰالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اَللّٰهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْراً ﴿الطلاق‌، 3﴾ اين را روي اين نقش بسته بودند با خط خيلي قشنگ. امروزي‌ها كه برمي‌دارند مي‌كنند، اين‌ها تيزاب و اينها است همچنين خيلي چيز نيست، ولي سابق با چيزهاي... هم خط واقعا خوب، بعضي از اين عقيق‌ها قيمت‌هاي خيلي بالايي دارد و بدون تيزابي و فلان و اين حرف‌ها، تقريبا يك امر غيرعادي و خارق العاده جلوه مي‌كند بعضي از اين تراشهايي كه داده مي‌شود ـ اين را به پدر ما دادند پدر ما اين را چيز كرده بود، و وقتی‌که خواستند ازدواج كنند اين انگشتر را به من داد و من دستم مي‌كردم. تا چند سالي در دست ما بود تا اين كه ما يك روز خدمت مرحوم آقاي انصاري رسيده بوديم صحبت انگشتر شد. اين انگشتر را مي‌گفتند كه من دادم به ايشان، بله! دادم به ايشان و گفتم كه اين انگشتري كه پدر ما چيز كرده و خصوصيت آن را گفتم و ايشان دائما نگاه مي‌كردند و مي‌گفتند: عجيب است آقا! اين عجيب خطي دارد عجب چيزي است ـ خود مرحوم آقاي انصاري هم وارد بودند ـ عجب خطي دارد، چه خطی دارد و خيلي تشكر كردند. يكي از همشهري‌هاي بله! آن‌جا گفت: اجازه مي‌فرماييد من نگاه كنم؟ آقای انصاري برداشتند دادند به ايشان نگاه كرد و همان آقا كه من بعدها دست او ديدم، البته بعد از سي سال! بله بعد اين برداشت نگاه كرد و گفت اجازه مي‌فرماييد این‌جا باشد؟ آقاي انصاري گفتند: بفرماييد. نمي‌گويد كه نه و فلان.... و اين هم برداشت كرد در دستش. من من از مرحوم آقا سوال كردم كه شما در آن موقعي كه اين، اين كار را كرد چه چيزي براي شما پيش آمد، حالتان؟ ايشان گفتند: من از كارش خوشم نيامد، فقط همين! من از كارش خوشم نيامد. و اين نه بخاطر اين كه حالا ايشان آن را كه داده داده، او كه داده از نفس خودش اين را بيرون كرده و آن استاد هم اين را پذيرفته و آن اثري كه بايد مترتّب شود مترتّب شده، صد درصد جاي شک وشبهه نيست. ولي كار كار زشتي است! كار كار قبيحي است، كار پستي است ... كار خلاصه سبكي است و اين خب حالا اين را شما دست مثلا او ببيني يا دست خودت ببيني فرق مي‌گذاري كه اين بايد در دست من باشد و مثلا اين همين‌طوري كيف كني و آن‌وقت حالا اگر كسي بيايد پيش تو، بگويد: به به! خوب است! اجازه مي‌فرماييد این‌جا باشد؟ چه مي‌گويي؟ مي‌گويي بفرماييد؟ اگر بگويي بفرماييد عيب ندارد، كلّه‌ات را يكي يكي موهايت را بكنند كه مو ندارد ـ كلۀ آن بيچاره مو نداشت ـ كه اين را بدهي اين انگشتر را از دستت درنمي‌آوري بدهی! اين را مي‌گويند تعلّق! تعلّق، تعلّق است ديگر؛ چه جاي ديگر، چه این‌جا، هر دو تعلق است ديگر چه تفاوت مي‌كند؟ حالا يكی يك جاي ديگر يكي این‌جا، مسأله يكي است تفاوتي از اين نقطه نظر ندارد. لذا همۀ اينها ديگر درمي‌آيد و ديگر بايستي كه چه خالي خالي بشود از همۀ آن تعلّقات بيرون بيايد و هيچ چيزي را نبايد داشته باشد، خيلي عجيب است! إن‌شاءاللَه تتمه براي بعد.

مي‌گویند عطر نبايد! همين عطري كه چقدر مستحب بود، نماز كه مي‌خواني بايد عطر بزني، نماز جمعه كه مي‌روي بايد عطر بزني، وقتی‌که از منزل بيرون مي‌‌آييد عطر بزنيد. هر وقت رسول خدا و ائمه از منزل بيرون مي‌‌آمدند عطر را خالي مي‌كردند به خودشان و فلان و وقتی‌که راه مي‌رفت پيغمبر تا مترها همین‌طور بوي عطر پيغمبر را مي‌شناختند؛ ـ البته او جنبۀ ديگري داشته است ـ اينها بوده، امام حسين چقدر پول براي عطر و عود و فلان و اين چيزها، تمام اين‌ها مگر مستحب نيست؟ ولي وقتی‌که همين امام حسين كه اين همه براي عطر و عود و معطر كردن و اينها [پول می‌دهد ، در حج عطر نمی‌زند].

چقدر واقعا دستورات اسلام دستورات [عجیبی] است! اسلام كه نمي‌خواهد آدم با شپيش در ميان مردم باشد، اسلام كه نمي‌خواهد آ‌دم در ميان مردم كثيف باشد. آدم بعضي اوقات بعضي جاها مي‌رود از افراد حالش مي‌خواهد بهم بخورد، در تاكسي سوار مي‌شود مي‌خواهد برگرداند. بابا! مي‌خواهي بياي بيرون لباست را عوض كن بيا بيرون! هوا گرم است، فلان است. اين همه ما دستورات داريم؛ با لباس نظيف به نمازجمعه برويد، با لباس تميز به مسجد برويد. الآن براي عروسي و فاتحه و پارتي و مارتي و كوفت و زهرمار هزار تا لباس فلان مي‌پوشند، اما مسجد كه بخواهد بيايد با همان لباس سركارش همان جور بلند مي‌شود مي‌آيد در مسجد! پدر آن نمازگزارها و آن چيزهايي كه در مسجد هستند با اين فضايي كه به وجود آورده [درمی‌آورد]، تمام فرش‌هاي مساجد را نگاه كنيد آدم نمي‌تواند به آن سجده كند به اين فرشها، اصلا دو دفعه نمي‌دهند بشورند. يك جورابشان را عوض نمي‌كنند بلند شوند بيايند در اين مساجد، حسينيه‌ها، تكايا. اما شما نگاه كنيد مي‌بينيد اين ائمه ما، اين بزرگان ما، اين مرحوم قاضي، وقتی‌که ايشان وارد يك مجلس مي‌شدند چقدر بوي عطر ايشان فضايي را همين‌طوري مي‌گرفت. آقاي حداد وقتی‌که عطر مي‌زد اصلا يك‌دفعه فضا را [عوض می‌کرد].

ما رفتيم نجف بوديم و هفده سالمان بود از آن بازار چيز كه مي‌رفتيم، مرحوم آقا يك عطاري و عطرفروشي بود آن جا آشنا بودند، ايستادند سلام و عليك و فلان دو تا عطر بود خيلي هم من از آن عطرها خوشم آمد ـ همان چون خوشم آمد اين طور شد ـ دو تا شيشه براي ما گرفتند يكي ما يكي هم اخوي ما. خيلي من خوشم مي‌آمد هنوزم كه هست از آن خوشبوتر هم هست ولي من در حال و هواي آن مي‌روم، آن عطر خاص را مي‌گيرم يك عطر معمولي هم هست وليكن حالا خاطرۀ آن در ما مانده.

ما اين عطر را گرفتيم آمديم در كربلا، شب موقع نماز مغرب آقاي حداد رو كردند به من، كسي عطر ندارد؟ من به اخوي گفتم: تو عطرت را بده! مي‌دانستم اگر بدهم همه را خالي مي‌كنند. گفت: نه! تو بده. ديدم آقاي حداد، ايستاده مي‌گويد: عطر بده بابا! ما هم دست كرديم عطر را داديم، هر چه بود خالي كرد، قشنگ بلند شد گفت: اين طوري. اين‌قدرش ماند ته آن و گفت: اين را هم تو بزن! خيلي ايشان عطر مي‌زد، اصلا لباس‌هاي ايشان [همیشه بوی عطر می‌داد]، اين‌ها اين‌طوري بودند. مرحوم آقا وقتی‌که عطر مي‌زدند ايشان يكي عطر مُشك مي‌زدند، يكي هم عطر از اين گل محمدي از قمصر.

تلميذ: مخلوط می‌زدند؟

استاد: مخلوط را نمي‌دانم، شايد براي ايشان مخلوط مي‌‌آورند ولي خود ايشان نه. به عطر قمصر خيلي علاقه داشتند، وقتي مي‌زدند اصلا همین‌طور فضايي را معطر مي‌كردند و مي‌رفتند. واقعا اين‌ها چقدر [عامل بودند]؛ اين دستورات، همه دستورات اسلام است ديگر. خب چرا انسان به جاي فرض كنيد كه ادکلن چرا ما عطرهاي طبيعي را استفاده نكنيم؟ خب مرضی هم ندارد، براي آدم هم حساسيت و اين چيرها نمي‌‌آورد. و همين عطرهاي طبيعي و واقعي ما خيلي خوب داريم، عطرهاي معطر.

آن‌وقت همين عطر را كه اين همه مستحب است، [در احرام] مي‌گويند نبايد بزني. البته نمي‌گويند خودت را كثيف نگه داري كه موجب آزار شوي، برو مرتب خود را بشور، تنظيف كن، خودِ اين طرف قضيه نيست، ولي نبايد همين بدن تو بدني باشد كه هان به به! چه عطر خوبي زده است، چه بوي خوبي دارد! همين براي نماز مي‌شود مستحب، ولي این‌جا هان به به ، نه! به به این‌جا در كار نيست به به ندارد اين استحباب مي‌رود كنار. امام حسين نماز بايد بخواند بدون عطر، هيچي نباشد، راه بايد برود صحبت كند هر کاری بكند عطر نبايد باشد، بوي خوش نبايد باشد، بايد با بقيه فرق نكند. عجب اين امام حسيني كه تا به حال وقتی‌که وارد يك جا مي‌شد از بوي عطرش تمام افراد مي‌فهميدند حضرت آمده، الآن وارد مي‌شود و كسي نمي‌فهمد؛ آن‌وقت اين مي‌شود احرام! نبايد كسي بفهمد بين امام حسين و بين يك نفر ديگر تفاوتي در این‌جا نبايد باشد!

تلميذ: .... كه فرموديد آن لفظ در واقع كشف از آن نيتي مي‌كند كه آن در واقع ظهور نفسي مي‌كند.

استاد: نه! مسأله هم مسأله‌ كشف است و هم مسأله انشاء است. در عقد جنبه جنبۀ انشاء است و آن را به وجود مي‌آورد. وقتی‌که انسان نيت بر يك مسأله را مي‌كند اين نيت به دو قسم حاصل مي‌شود: يكي نفسِ خود نيت بدون انجام عمل خارج؛ و اين براي مثل أخرَس است يا مثلا كسي که حتي قادر بر ايماء ‌و اشاره نيست؛ كه نفس خود آن نيت به معناي إخراج ما یَتَمَلّک من النفس و إدخال ما لا یَتَملّک فی النفس، هم خودش إخراج مي‌كند و هم آن چه را كه در تملّك نيست إدخال مي‌كند. اين مسأله براي كسي كه نمي‌تواند انجام مي‌شود. يا فرض كنيد كه من باب مثال در آن بيع معاطاتي و اينها ـ كه اين ظهور خارجي دارد ـ كه به واسطۀ اين ظهور خارجي آن مسأله‌اي كه در نفس او اتفاق افتاده، آن را محقق مي‌كند و تثبيت مي‌كند، به واسطۀ ‌اين ظهور خارجي؛ كه اين كتاب را برمي‌دارد بدون اين‌كه صحبت كند و بعتُ و اشتَرَيتُ را بگويد مي‌گذارد آن‌جا، آن پول را برمي‌دارد مي‌گذارد این‌جا و شما هم سر تكان مي‌دهيد كه ما به اصطلاح نيّت شما را فهميديم و همين نيت را در خودمان انجام داديم. با اين‌كه شما هيچ كار نكرديد پول این‌جا است، من اين كار را انجام دادم، دست من حركت كرد، كتاب را در این‌جا گذاشت و در قبالش آن در این‌جا آمد. اين يك روش است.

روش دوم اين است كه اين عمل را با زبان انجام مي‌دهد. وقتی‌که مي‌گويد: فروختم، آن جنبۀ اخبار ندارد؛ جنبۀ انشاء و ايقاع دارد، اين را انجام مي‌دهد. من اين را در خودم ايجاد كردم، در نفس خودم تعلق را قطع كردم و اين تعلق را به شما وصل كردم، اين با اين بعتُ اين عمل را در نفس خود انجام مي‌دهد. بعد آن‌وقت در خارج مي‌گويد خب حالا بفرماييد، اين را برمي‌دارد مي‌گذارد آن‌جا، پول را برمي‌دارد. آن لفظي را كه مي‌گويد اخبار نيست، آن ايقاع است به واسطۀ ‌اين لفظ. يعني علاوه بر اين لفظ ـ فقط لفظ را هم نمي‌گويد ـ آن معنا و مفهوم خود لفظ را هم در این‌جا مورد توجه قرار مي‌دهد.

تلميذ: ............؟

استاد: نمي‌شود به او گفت.

تلميذ: ..............؟

استاد: اگر نمي‌شود خب نشود، چوبش را هم بايد بخورد. اين‌قدر چشم و گوش او بسته است؟ چطور چشمش براي چيزهاي ديگر باز است. فكر كند كه اين قدر علاقمند به او شدي تو كه پانصد تا سكه داري مهرش مي‌كني، فردا قبل از...، سكه‌هاي تو را به اجرا مي‌گذارد. باز هم مي‌گويد باشد؟ اگر مي‌گويد باشد، زير همان بار باید برود. اگر قرار بر اين است كه با اين مسأله اين طوري چشم و گوش [بسته برخورد کرد] ـ آخر در اين قضيه چشم و گوش‌ها خيلي بسته مي‌شود، اتفاقا جوان هم نيست! جواني هم نمي‌خواهد! بزرگ‌ها هم همین‌طور هستند آن‌ها هم در اين مسائل گاهي اوقات پيدا مي‌شود كسي كه خلاصه چشم و گوشش بسته مي‌شود، همه چيز را فداي بله ... اينها چيزهايي است كه بايد تنبه پيدا كند، توجه پيدا كند، عواقب و تبعات آن را بايد ببيند و اين كه اصلا نمي‌شود. يا بزرگترها مي‌آيند مي‌گويند كه آقا بيا مثلا اين كار را بكن ما ضمانت مي‌كنيم كه خب خودشان بايستي كه متقبّل شوند، و اگر خودش هست كه خب اين اصلا نمي‌شود. چطور در موقع چيز آن دختر خانم به خاطر علاقه‌اي كه پیدا مي‌كند، آن نمي‌آيد از پانصد سكه بگذرد فقط يك طرفه اين بايد بيايد بدهد؟ خب تو كه علاقه پيدا مي‌كني، چرا پانصد تا مي‌گذاري؟ يك مهرالسنة بشود ديگر! او آن‌جا خوب يادش مي‌دهند كه نه قبول نكن! بگو كه دخترخالۀ من اين قدر گرفته، نمي‌دانم پسر دايي من اين‌قدر گرفته، حالا چطور به این‌جا كه مي‌رسد؟ مگر تو من را نمي‌خواهي؟ اگر من را مي‌خواهي بايد بيشتر پول بدهي! آن هم بگويد تو اگر من را مي‌خواهي بايد كمتر بگيري؟ چرا فقط تو من را مي‌خواهي [اینطور کنم] ،تو من را مي‌خواهي موقع پول دادن! فردا هم كه مي‌شود در دادگاه [میگویی] بيا پولها را بده!! پس كجاست اینکه تو مرا مي‌خواستي؟ فقط مي‌خواستي خرت از پل بگذرد، بروي پولها را به اجرا بگذاري؟

تلميذ: آن اثري كه فرموديد در عقد دائم هست يا نه؟ به هر حال آن عقدی كه جاري مي‌شود آن اثري كه فرموديد اگر بتواند مي‌بيند انسان، يا نه اين فقط در عقد دائم است؟

استاد: دائم است. بله! در آن عقد غيردائم اين نيست، كم است.

تلميذ: اگر كسي طلايي را بفروشد و بداند كه اين مرد مي‌خواهد استفاده كند؛ خريد و فروش چگونه است؟

استاد: حرام است.

تلمیذ: آن طلايي که مي‌سازند كه مشترك بين زن و مرد است؟ الآن اين طور هست يك جور است.

استاد: پلاتين است.

تلميذ: نه! طلا است، سرويس طلا است مشترك بين زن و مرد، منتهي اين را مرد مي‌آيد مي‌خرد، اين هم باز ايراد دارد؟

استاد: يعني شخص مي‌داند كه اين براي استفادۀ خودش مي‌گيرد؟

تلميذ: بله مي‌داند اين را ولي اصل ساختن آن مشترك بين زن و مرد است يعني هم زن استفاده مي‌كند و هم ممكن است مرد استفاده كند. آن شخصي كه مي‌آيد مي‌خرد علم دارد ـ از من سؤال كردند [و من گفتم] اين مورد را بايد بپرسم.

استاد: آن هم همین‌طور است. بايعُ العنب ممّن يَعلَمُ أنّه يعملُه خَمرا[[2]](#footnote-2). عنب براي هم مورد درست است و هم مورد حلال [و هم باطل و حرام] ولي در این‌جا [مورد حرام است].

تلميذ: البسه هم همين حكم را دارد؟

استاد: اگر لباسي انسان بداند كه اين لباس را براي مورد حرام از آن استفاده مي‌كند نمي‌تواند بپوشد.

تلميذ: آن وقت خود البسه بايد ...

استاد: نه نه لباس ندارد، لباس براي شخصي است كه آن شخص دارد زني لباسي را مي‌خرد از انسان و انسان مي‌داند اين لباس را مي‌خواهد در پارتي استفاده كند اين حرام است، نمي‌تواند بفروشد، نه براي منزل خودش!

تلميذ: اين وام‌هايي كه مي‌دهند در بانك مسكن يا بانك‌هاي ديگر؛ مثلا يك مقداري، حدود ده ميليون بگذاري، دو سال بعد بيست ميليون به شما وام مي‌دهد ـ من كرج بودم فاطميّة ـ گفتم كه ظاهرا نظر آقا اين است، گفتم اين را بايد سؤال كنم بعضي از وام‌هايي كه كمتر .... بهره آن باشد مثلا شش درصد، هفت درصد ...

استاد: ببينيد مسأله ديگري در این‌جا هست و آن اين است كه اين قضيه برگشت آن به كم و زيادي ميزان افت پولي نيست! مسأله به اين است كه تقاضاي زائدِ بر عنوان، در این‌جا مورد نظر است كه آن ربا مي‌شود.

تلميذ: شخصي الآن وام مي‌گيرد، اين پنج ميليون از بانك مي‌گيرد به آن خمس تعلق مي‌گيرد؟

استاد: نه!

تلميذ: اگر پنج ماه ده ماه ديگر ماشين به اسم او درآمده مي‌خرد، سال بر آن مي‌گذرد.

استاد: هر وقت بگذرد آن موقع تعلق پیدا می‌کند، الآن نه، تا آخر سال شايد از بين برود. سال مالي باید به حساب بیاد.

اللَهم صل علی محمد و آل محمد

1. ـ عوالی اللئالی، ج2، ص 97: و رُویَ عن علیٍّ علیه‌السلام: أنَّ یَومَ الحجّ الأکبرِ هو یومُ عرفة. و منه قولُه علیه‌السلام: الحجّ عرفةٌ. [↑](#footnote-ref-1)
2. ـ از ابواب مکاسب محرّمه (شیخ انصاری). [↑](#footnote-ref-2)